

سال اول

شماره ۹

دانشکده

۱۳۳۶

مجموعه است: ادبی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی و تاریخی
آغاز هر ماه شمسی در تحت نظر (بیانیه دانشکده) منتشر می‌شود

مددیر و مؤسس:

م. بهار

پیای سالیانه همه جا ۳۰ قران است

تک نهره: در قران

مدت اشتراک اکثر از پله حان پذیره بطریح عد شد و رسید اشتراک فیلا کرد. میخواه

عنوان مراسلات: تهران اداره نویسیار - تلفن: دانشکده

محله طهران

فهرست

- ۱) مرام ما -
- ۲) اخطار -
- ۳) تاریخ ادبیات -
- ۴) خواطر و آراء -
- ۵) انقلاب ادبی -
- ۶) بنر گان -
- ۷) آثار ادبی - بیرقدار -
- ۸) مرک کاروس -
- ۹) ادبیات - چهار دختر -
- ۱۰) اشک خون -
- ۱۱) خدنک خون آلود -
- ۱۲) رنگارنک -
- ۱۳) اشعار - غزلیات -
- ۱۴) قصیده -
- ۱۵) اخطار -
- ۱۶) دوماز -

۷۰۵

دانشکده

۱۳۳۶

شماره (۱) برج نور ۱۲۹۷ - مطابق ۲۱ آوریل ۱۹۱۸

- مرآم ما -

برای اینکه قارئین گرامی ما ازدواج یک مجله با مسلکی مطلع شوند، لازم دیدیم، مقاله اول این شماره را در روی زمینه مرام و نظریات خودمان قرار دهیم.

مجله (دانشکده) برای ترویج روح ادبی و تعیین خط مشی جدیدی در ادبیات ایران ایجاد میشود - این مجله را (دانشکده) اداره میکنند، حالا چه ضرر دارد که شما (دانشکده) را هم بشناسید؟

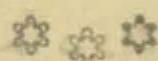
آری در فره ماه دیم الأول سنه ۱۳۳۴ یک جلسه

کوچکی از یک عدد جوانان ادیب خوش طبع ، در تهران تشکیل شد ، که آن جلسه را چزیک انجمن کوچک ادبی نمی توانستیم نامید .

در آن انجمن ، فقط غزل هائی بروال متغز لین قدیم ایران طرح شده ، و اعضاء در روی آن اقتراحات غزل میگفتند ، رفته رفته ، اعضای آن زیادت شده و در اوایل سال ۱۳۴۵ انجمن کوچک شعری ما ، خود را قادر دید که در روی اصول تازه تری که شامل تدقیقات نظمیه و نثریه و ترجمه ادبیات خارجی باشد ورزش نماید . جر که کوچک ادبی به (دانشگاه) نامیده شد ، و با ارتقای فکری اعضا و تکامل فنی صاحبان خود ، ترقی کرده و رو بتكامل نهاد . نظامنامه اساسی آن در اواخر سال گذشته تجدید ، و بند اول مرام عملی آن که عبارت از : « تجدید نظر در طرز و رویه ادبیات ایران » بود ، بر روی احترام اسلوب لغوی و طرز ادای عبارات استانید متقدم ، با مراعات سبک جدید و احتیاجات عمومی حال حاضر - در نظر گرفته شده و بتنهیه موادیکه در خور اجرای چنین مقصدی باشد ، دانشگاه مشغول شد . دانشگاه برای معرفی خود ، و نشر

تعالیم و تبلیغ آمال و آرزو های عاجل و آجل خود ، بداشتند
یک مجله محتاج و امتیاز آن در سال ۱۳۳۶ تحصیل و مقدمات
نشر آن با عدم موجودیت کمترین وسیله و اسبابی ، فقط در
ساختمان اعماقی و کوشش اعضا ای مجمع مزبور فراهم و اینک
اولین شماره مجله دانشکده است ، که منتشر می شود .

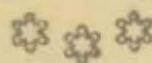
بدون همه ، بدون سروصدا و خود نمائی این است
نتیجه کوچکی که برای بار اول از طرف یک مجمع کوچک
ولی مترقب و فعال بعرض عمل در آمد ، و با همین سکوت مقرون
بعمل و تکامل ، امید میرود که یک نمونه از روح نوین ادبیات
قرن یاستم ، که می رویم تازه فواید از آ دریابیم ، بر روی بنیان
محکم زبان فارسی و حفظ لغات زنده و شیرین ، و امثال و
یادکارهای تاریخی این لسان نمکین ، به موطنان ادب دوست و
ادب نواز خود تقدیم داریم .



دنیا دستخوش انقلابات است ، از دریاهای تا کوه ها و بیانها
از ممالک عظیمه ، تا فامیل های کوچک ، و همچنین از فورم
لباسها تا فورم لغات ، و اصطلاحات ، همه چیز درین عرصه
منقلب و محیط متغیر ، دستخوش تقلب و تغییرند — بسیگفت
فیضت اگر ، در ادبیات ها ، و حتی در لغات و اصطلاحات ما ،

و طرز ادای مقاصدما ، تغییراتی حاصل شود . در عین حال ،
ما نصیخواهیم پیش از انکه سیر تکامل بما امری دهد ، ماخود
مرتکب امری هویم .

این است که موافق احتیاجات فعلی هیئت اجتماعیه و
و مطابق محیطی که مارا تکمیل خواهد نود ، یک تجدد
آرام آرام ، و فرم نرمی را اصل مرام خود ساخته - و هنوز جسارت
نیکنیم که ؛ این تجدد را تیشه عمارات تاریخی پدران شاعر و
نیاکان ادیب خود قرار دهیم ، اینست که ما فعلا انها را مرمت
نموده ، و در پهلوی آن عمارات ، بریختن بنیانهای نواین تری
که با سیر تکامل دوارها و جرز هایش بالا میر وند ، مشغول
خواهیم شد .



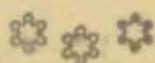
ماهر هر کاری ، دوچیز را در نظر داریم : احتیاج ، و امکان —
عقیده ما اینست که تاملت بچیزی محتاج نشود ، باید ازرا بخواهد ،
و تادر چیزی امکان فعلیت یافتن نیابد در راه حصول آن چیز تقدیمه
ننماید - این است ، که با وجود داشتن آمال ادبیه طولانی و حس
تجدد پروری مفرطی که روح جوانی و تحصیلات جدیده ازرا با فراد
ما عطا نموده است ، تا جائی سخن گفته و بدان عمل مینمائیم
که احتیاج عمومی و امکان فعلیت یافتن ازرا - ولو با تجمل رنج و

تعب - احساس نمائیم .

ما یش از آنکه ، خط فارسی بهمین حالت ناقص باقی و دامنه لغات عجم باین تنگی بر قرار ، و اصول فنی و علمی تا این درجه در کشور ما مفقود است ، تا وقتی که احساسات عمومیه ، و اخلاق ملیه ، و افکار هیئت اجتماعية ما بحال حاضر مستقر و باران ترقی و تجدد بقدر یک قطره در زمین دماغهای اکثریت افراد این آب و خاک نباریده است ؟ بی فایده می بینیم که مثلاً مجله خود را با خطوط مقطعه بطبع رسانیده ، و اشعار خود را با سیلا بهای ناموزون اروپائی وفق داده ، و مقاصد خود را در لباسهای خیلی تازه که هنوز مفهوم آنها در کشور ما نامعین است ، بجلوه در آوریم .

ما - تاوقتی که استعداد و احتیاج عمومی ، کتابی بهتر و طرف توجه تراز بوستان سعدی ، و دیوان حافظ ، از اثر فکر فرزندان عصر حاضر در کشور ما منتشر نشده است ، قدری زیود می بینیم که : دیوان سعدی و حافظ را در آب بی قدری و انتقاد شته ، و یک جریان معینی را مسدود نموده و آبرا بطرف بالا بدون ضرورت جریان دهیم . و بالا خره .

کسانی را که در تجدد ادبی بحد افراط قدم زده و یا فقط خیالات پرآکنده غیرعلمی را برای تفنن انتشار میدهند ملامت و یا تخطیه نکرده و هر عقیده را مقدس میدایم - و عقیده ما نیز بهمین دستور مقدس است - ولی فقط این راسی گوئیم آن عقایدی مقدس آر خواهند بود که : بلا فاصله پس از گفتن به موقع نهل در امده، و در محیط خود عامل یک نوع قانیرات نوینی واقع گردند.



فعلا ، این «مجله دانشکده» است ، که بر روی نظریات دقیقانه و عقاید فوق با یک مسلک روشن و معینی داخل خط عمل شده ، و طرفداران خود را نیز بعمل و اقدام و تعقیب از رویه خویش دعوت مینماید .

مجله ما ، دارای یک روح جوان ، و فکر آزاد متجددي است ، که در ضمن مقالات تاریخی و تئیلی ، و سرگذشتی و آثار ادبی شعری و نثری خود ، و در تلو نمونه های ادبیات ملل متنوعه ، و تجدید آثار اساتید قدیم ایرانی ، و غیره ، مقاصد خود را بدون چکش و سوزنی ، در میان افکار و پرده های دماغ متذوقین و جوانان و کلیه هوشمندان وطن ، فرو

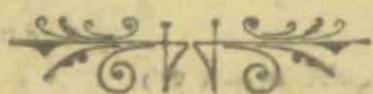
برده و تزریق مینماید.

مجله ما از مناقشات سیاسیه، و تفتتاتی که بر روی مددح
یا هجو این و آن، معمول به تجار و دلالان ادبی و سیاسی است
بشدت احتراز جسته، و از نش اخبار یومیه نیز معدرت میجوید،
ولی در مناقشات و انتقادات ادیه تا جائی که همکنان را در
خور مناقشه و محاوره بداند. با نهایت نشاط و حرارت حاضر
و برای پیشبردن عقاید و نظریات اساسی خویش، در هر حال
مجاهدت خواهد نمود.

م. بهار

احطر

مجمع دانشکده، بهمن زودی نظام نامه داخلی خود را
 منتشر خواهد نمود. داشمندانی که مایل بعضیت این
 مجمع بوده باشند، پس از نشر نظام نامه، و اطلاع از ترتیبات دانشکده،
 خواهند توانست خود را بعضیت این مجمع معرفی فرمایند.
 مردم ما، نیز عنقریب تکمیل و در طبع و نشر آن مبادرت خواهد داشت.
 دانشکده



تاریخ ادبی

- ۱ -

زبان و خط و ادبیات ایرانی (۱)

- مقدمه -

قبل از شروع در اصل موضوع لازم میدانیم که قدری از تعریف ادب و ادبیات و تاریخ و قوانین کلی آن بیان کرده سپس رجوع به عنوان مقاله نمائیم.



۱ - ادب و ادبیات باصطلاح قدما

ادبیات قدیم ما در تعریف و تحدید ادب و ادبیات اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که: «ادب هر ریاضت محموده است که انسان را بغضیلتی هم، آراید و صفتی نیکو دروی پدید می اورد» (۲) برخی دیگر آنرا چنین تعریف نموده اند که: «ادب عبارت از شناسائی ان چیزیست که بتوسط ان احتراز از جمیع انواع خطای میسر بگردد» (۳) و علم ادب با ادبیات در اصطلاح ایشان «معرفت باحوال نظم و نثر بوده است از حیث درستی و فنا درستی و خوبی، و بدیع و درجات آن» (۴) و شامل اکنون علوم عربیه میشده: بعضی عدد علوم ادبیه را هشت دانسته (۵) و برخی پیشتر و یکی از شعراء در شعر ذیل علوم مزبوره را تعداد کرده:

(۱) این مقاله مسلسل خواهد بود.

(۲) معيار الله طبع طهران ۶۱ ج ۱ (۳) جواهر الادب لاحد الهاشمی من

(۴) تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء اللہ فروغی من ۲۲ (۵) معيار الله ۶۱ ج ۱

« نحو و صرف عروض بعده لغة ثم اشتقاق و قرظى الشعر انشاء »
 « كذا المعانى بيان ، الخط قافية تاريخ ، هذا لعلم العرب احصاء »
 اهیب که ما بفارسی سخن سنج گوینم باصطلاح قدما کسی بوده
 است که در تمام این علوم یا یکی از آنها دست و مهارت داشته (۱)
 ادبی ما ادب را بیو قسم تقسیم میگیردند : ادب نفس یا طبیعی
 و ادب درس یا اکتسابی :

ادب نفس عبارت از دانشها بی بوده است که موجب کمالات
 نفسانی و قوای فطری و تزئینه نفس میشده ، و ادب درس علمی را
 شامل بوده که بحفظ و درس و نظر تسبیب میگردیده . تعریف ادب
 درس یا اکتسابی را چنین میگردند که :

« ادب درس علمی است صناعی که اسالیب مختلفه کلام بلیغ در
 هر یک از حالات خود بتوسط آن شناخته میشود » (۲)
 پس می بینید که موضوع علم ادب در نزد ایشان دوفن منحوم و
 مبتور و غایت آن مهارت یافتن در ایندو صناعت بوده .



۳ - ادبیات باصطلاح اروپاییان

اروپاییان نیز ، غایت تحصیل ادبیات را مهارت یافتن در دوفن
 تقطیم و شر می دانند ولی بر این مقصود نه تن مهم دیگری افزوده این
 تعریف ناقص را تکمیل کرده اند .

توضیح آنکه ادبی امروزی اروپا می گویند ادبیات باید شامل
 یک روح اتفاقی « Revue » باشد که مقصود حقیقی ادبیات را
 میان کند . مراد ایشان از این روح این است که نویسنده یا شاعر یا
 خطیب را واجب است آنچه از حوادث طبیعی یا نوادران اجتماعی و با
 معایب رجال و امرا که نظر او را جلب میکند در تحت اتفاق آورده

(۱) مرجع زیدان ، تاریخ آداب اللغة العربية ۹۶ ج . (۲) جواهر الادب من

و با اسا وی شعری اتفقاد خود را بطوری بیان نماید که در آذهان مؤثر
افتد و نتیجه بخشد . ایشان نویسنده یا شاعری دا ماهر ببشناسند که
بخوبی از عده تادیه مقصود و این اتفقاد برآید و بطرز مؤثر مکنونات
خاطر خویش را در نفوس سامعین یا قارئین جایگزین نماید .

میدانیم که یکی از شعب مهم آدیات اروپائی امروزه درام (روایات
تمثیلی) و رمان است و مقصود اصلی از تالیف کتاب در ایندو رشته
و نمایش روایات مزبوره همانا مجسم کردن فضایل و ردایل است به
وضعی محسوس تا مردم ترغیب و تشویق شده فضائل را آکتساب و
از ردایل اجتناب نمایند .

ادیات ما بدینختانه کمتر شامل این روح اتفقادی است چه غالباً
کتب ادبی یا اشعار که نوشته یا سروده میشده است برای استرضاء خاطر
سلاطین و امرا و کسب روزی و یا اظهار فضل و هنر نهانی بوده .
در دوره ملوك سامانیه و غزنویه شرعاً و ادبی ما جز جلب رضایت
اما و سلاطین مزبور و کسب معاش و قایم دولت ایشان خیال دیگری
در سر نداشتند . شاید عرفاً که مردمانی آوشہ آنzen و قائم و یعنی
بودند تهمکسانی باشند که به اتفقاد هیئت اجتماعیه برداخته و مردم را
ترغیب یا کسب فضایل و دوری از ردایل نموده اند .

عمر خیام حکیم و شاعر بزرگ ایرانی شاید اول کسی باشد که
با زادی تمام بی بروآ هیئت اجتماع و دنیا و تقابلی دنیا و زهد خشک
و ریا را طرف حمله و اتفقاد خود قرار داده عقاید خویش را در این
خصوص انتشار داده است .

اکنون ادبی و شعرای اسلامی اتفادات اجتماعی و اخلاقی خود را
بسکل قصاید و مشتوفه سایی حکمتی بنظم در آورده و منتشر گرده اند
ولی اشتباه نباید گرد که این اتفادات هیچخدمام اتفقادی که ادوبانیان

میتو بند نیست چه مقصود ایشان از انتقاد ادبی کاری است که شکسپیر Rousseau و داته Dante و هو تو Hugo و روسو Shakespear و فلتر Voltaire و سایر ادبیان نویسندگان در تأثیرات خود نموده اند . (۱)

این نویسندگان غالب اوقات برای انتقاداتی که در میان عامه شایع شده و یا برای رساندن معایب قانون یا نکته، کتب بزرگی تالیف کرده انتشار داده اند و کتابهای مذکور در اندک مدتها تأثیر خود را بخشیده جنانه تأثیرات ولتر و روسو و متسکیو در انتقاد هیئت اجتماع و قوانین و اصول حکومت فرانسه در قرن هیجدهم و رساندن میزان طرز حکومت و قوانین انگلیس باعث انقلاب کیفر فرانسه و برقراری حکومت شوروی در آن مملکت کردید در صورتیکه نظیر این کتب در ادبیات قدیم ما وجود ندارد .

انصار این است که نویسندگان و شعرای قدیم ما از این جهت قابل ملامت نمیباشند و باید آنان را با ویکتور هوکو و شکسپیر و روسو و ولتر مقایسه کرد چه دوره های ایشان با یکدیگر تفاوت دارد تهه ملاحت متوجه کسانی است که در این دوره هم هنوز توجهی شایان به انتقاد ادبی و پژوهی از اساتید جدید اروپا نکرده اند !



۳ - تاریخ ادبیات

همانطور که ادب را در تعریف ادبیات اختلاف موجود بوده در تعیین موضوع و مباحث تاریخ ادبیات نیز اختلاف است . بعضی تاریخ ادبیات را فقط منحصر بتاریخ علم ادب (بدون سایر علوم) دانسته و چیز دیگر را در ضمن آن ~~نه~~ نمیدانند برخی دیگر بطور عموم آنرا تاریخ علم ادب و سایر علوم نفته اند : جماعتی تاریخ ادبیات را بشرح

احوال علماء و شعراء و ادباء و شمعه از نوشتیجات آنها بدون ذکر کافی و وصف کتب ایشان انحصر داده ، و پاره وصف کتب هر علمی را بدون شرح احوال صاحبان آنان تاریخ ادبیات میخواستد ؛ ولی حقیقت مطلب این است که تاریخ ادبیات شامل جمیع این مواضع هست ، و باید تاریخ آنچه را که عقول و قرائع و افکار یک‌ملت ایجاد کرده جزء تاریخ ادبیات دانست .

هر ملتی دارای تاریخی عمومی است که بطور عموم سرگذشت آن ملت را از ابتدای آنها بیان میکند ، و تاریخ مزبور بچند قسمت از قبیل تاریخ سیاسی ، تاریخ اجتماعی ، تاریخ اقتصادی ، تاریخ نظامی و تاریخ ادبی تقسیم میکردد .

تاریخ سیاسی از روابط سیاسی آن ملت با ملل دیگر و فواین وحدت و خبره صحبت میکند ، تاریخ نظامی از فتح و جنک و شکست و عقب نشینی سخن میراند ، تاریخ اقتصادی از اوضاع ثروتی و تجاری و وزرائی و غیره آفتنکو مینماید . همین طور تاریخ ادبی یا علمی تاریخ ملت را بنظر علم و ادبیات تحت مباحثه و تحقیق آورده شعراء و ادباء و حکماء و علماء و زادگان افکار و عقول ایشان و کیفیت ایجاد و ارتقاء علوم و فنون مختلفه را متذمّر میکردد .

تاریخ عمومی اگر شامل تاریخ ادبیات نباشد سراسر حاوی جنگ و جدال و نوب و قتال و خونریزی و فتح و شکست خواهد بود ولز این جهت از روی آن فهم حقیقت ملت و درک کنه تمدن و سیاست آن دشوار بلطفه غیر ممکن میکردد ، ولی اطلاع بتاریخ ادبیات ملت مزبور این اشکالات را بگاره رفع آورده مشکلات را حل میکند و ملت را بخوبی بشناساند و از این دوست که آفته اند ^(۱) تاریخ ادبیات شارح و مفسر تاریخ عمومی (۱) و ادبیات خود در هر دوره معرف صاحبان

آن است .

بس تاریخ ادبیات ملتی تاریخ عقول ابناء آن و تأثیر تاریخ مذکور در نفوس و اخلاق ایشان است و بهین مناسبت تعیین مقدار ترقی علمی ملت و امتیاز آن از هم دیگر و بیان تاریخ هر علم و کلیه احوال علم مذبور با وصف آثار مذکوبه و ترتیب ایجاد هریک از علوم و فنون و کیفیت ارتقاء و انقراف و تقسیم و تفرع آنها از وظیفه تاریخ ادبیات است .



۴ - رابطه ادبیات با اقلیم و نژاد و غیره

آفته‌اند که : « انسان ساخته محیط و اقلیم است »؛ اگر بدقت ملاحظه کنیم می‌بینیم تنها خود انسان « حکوم این قانون طبیعی و سنت ثابت نیست بلکه جزئیات زندگانی و ظواهر حیاتی و اخلاقی وی نیز در این حکم با او شریک می‌باشد . تاریخ ادبیات ملل بطور عموم از بسیاری جهات با یادگار شبه است مثل اینکه تمام ملل قدیمه وجودیده دو قسم بیشتر کلام ندارند . سخنان ایشان یا تراست و پاشمر ، شعرهم بدماسه و غزل و مدح و مرزیه ، و تراهم بتاریخ و حقوق و خطابه و غیره تقسیم می‌شده ، ولی با وجود این سبک سخن سرائی ، بست و یلنده ادبیات ، رواج بازار بعضی از فنون ادبی و کسد برخی دیگر ملل ادبی دنبارا از یکدیگر مفروز کرده و برای ادبیات هریک اختصاصاتی معین ایجاد نموده است . -

این اختلاف حقیقته از اینجا ناشی شده که ادبیات مربوط بجهنده امر است که پستی و بلندی آن کاملاً بستگی باور مذبوره دارد و امور فوق الذکر از اینقرار نند :

(۱) احتیاج — همانطور که احتیاج مادر و موجد هر اختراع

است مولد ادبیات نیز بوده و اقسام مختلفه ادبیات هر کدام، بالاخص از زمانی بوجود آمده اند که احتیاج مردم بدان زیاد بوده و فشار همان احتیاج باعث ایجاد آن شده است. منلا چون رومیان برای انبات دعاوی خود در محکم مجبور بدانستن آداب محاوره و طلاقت لسان و مهارت در قادیه کلام بودند بدربیج همین احیار موجب شد که رومیان در خطابه اعتبار کامل حاصل کرده و بهترین خطبای دنیا تردیدند و قوم عرب به لاحظه آنها مفاخر آباء و اجدادی یا موضوع میتوانند (۱) همی نداشتند آن بر شته نظم کشیده سایر مال ارائه دهنده ادبیات و سبع ایشان از داشتن آثاری مثل ایلیاد «Iliade» و شاهنامه و غیره محروم تردیده است.

(۲) فزاد — نژادهای مختلفه روی زمین از حیث شعور و مدرک و پستی و علو درجه احسان و هوش با بکدیگر اختلاف دارند البته این اختلاف در افکار و احساسات یعنی در علوم و ادبیات ایشان نیز تأثیر کرده نتیجه خود را خواهد بخشید.

در بعضی از نژادها و شعب آنها احساسات قوت داشته و در برخی پسکس تفکر زیادتر است. منلا یونانیها ذاتا مایل بفلسفه و تحقیق و دارای وسعت تصویر و خیال بوده و قوم یهود از جمیع مال دنیا بیشتر پتدین تعامل داشته اند. — ایرانیان فطره یا مور تفری و ذهنی و روحی مایل اند (۳) و شاهد این مذاهب مختلفه مثال زردشتی، مذهب مانی و مزدک، طرق مختلفه عرفانی، آراء و افکار فاسعی مخصوص بایران (فلسفه خیام و امام فخر رازی) است آن در این سر زمین بخوبی

رسیده.

(۱) علم اسلام

تبیجه این اختلاف ذاتی و نژادی ملل این شده است که ادبیات هر یک از ایشان باختصاص مخصوصی ممتاز آورده چنان‌که اختصاص ادبیات یوپانی به فلسفه و درام (تئدی Comédie و تراژدی Tragédie) و امتیاز ادبیات هندی بقصص منقوله از زبان جوانات (کابله و دمنه) و تعمق فوق العاده و نازک کاری و تشبیهات و استعارات اغراق آمیز (سبک هندی در اشعار) و اختصاص ادبیات فارسی با انواع و گشت آثار غنائی Lyrique (غزل) و سبکهای مخصوص (متوفی ، رباعی) و طرق مختلف عرفانی و فلسفی است .

(۳) اقلیم . — محیط و اقلیم و ادراکات و احساسات وزندگانی قائلی عظیم است و علمای طبیعی این جمله را بصورت علمی در آورده به (علم محیط و اقلیم) Mésologie موسوم داشته‌اند .

بنابر قواعد ثابتة این علم ساکنین بیابان‌ها بر مردمان شهری از حیث صفاتی ذهن و روشناهی خاطر ترجیح دارند و اهالی ممالک سردسیر در نشاط و سرعت حرمت از ساکنان ممالک گرسیر برترند . البته این اختلاف در افکار و احساسات صاحبان ذوق و شعراء و نویسندهان نیز تأثیر کرده هر یک را نوعی پروردش میدهد چنان‌که صافی آسمان شیراز و مناظر طبیعی دانشای آن خال رخ هفت کشور یعنی خیالات پنهان‌گذشت داده و تنگی محبس و بطنی حصار و گرفتگی دائم افکار دیگری برای سعد سعد سلامان ایجاد کرده .

(۴) دوره . — همان‌طور که محیط و اقلیم در افکار و خیالات نویسندهان و شعراء قائلی میدند دوره یعنی زمانیکه نویسنده و شاعر در آن زندگی مینماید نیز کاملا در اذهان مؤثر می‌افتد و خیالات ویراتانع همان دوره مینماید و از همین جهه است که گفته‌اند :

« ادبیات آئینه ایست که در هر دوره تصویر همان دوره را ظاهر می‌سازد . » مثلا : دوره که فردوسی در آن میزیسته دوره بوده است که

خر اسان فوق العاده مضطرب بوده و جنگهای داخلی قاولدتی در آن ایات مداومت داشته است (انقلابات اوآخر دوره سامانی ، ظهور غزنویان و جنگهای سلطان محمود وغیره) و این انقلابات فطرة طبع فردوسی را حماسی و رزمی کرده اورا بگفتن بزر کترین آثار ادبی ایران (یعنی شاهنامه) بر اندیخته است در صورتی که فجاجع مغلول و دنائت طبع ایشان و رواج بازار یکاری و احتفاظ و پستی و فقر و پریشانی که از یقیدی آنطباقه بمذهب ناشی شده دوره عبید زاکانی را چنان دوره لهو و مسخره و هرزه در ای کرده بود که ویرا با وجود قدرت طبع فطری بسرودن این شعر :

« رو مسخرگی ییشه گن و مطری آموز

قاداد خود از کهتر و مهمتر بستافی ! »

و گفتن آنچه هزلیات و معطایات خانه بربادده مجبور نموده .
 ۵ - زنی . - بزر کترین امری که در ادبیات دخیل است و معنی است زیر همه قوانین ثابت آن بزند ظهور نوابغ ادبی و داهیه های شعری (زنی) است که آنقدر هما باسانی و سرعت طلوع نمی نمایند بلکه این کوکب های فروزان وجودهای یعنی تندی هستند که آسمان در هر گردن چندین صد ساله باذوق درخشان بکی از ایشان عالم بشری را روشن مینماید !

کفته شد که زنی مهمترین عوامل دخیل در ادبیات است حال میتوئیم که وی غالبا در زمانی بظهور میرسد که طلوع آن چندان ممکن بنظر نمی آید - یعنی محبیت و دوره اجازه نمیدهد - چنانه ظهور دو زنی ادبی ایران : سعدی و حافظ یکی در بحبوحة انقلابات عدیم النظیر مغلول و دیگری پس از خرابی و قتل و غارت تمام ایران و در احتفاظ کلی علوم و ادبیات در مشرق شاهد این مدعی است .

۳۸

۵ - ارتقاء ادبیات و لغات (۱)

زبان و ادبیات دو چیز ند که مانند موجودات جبه قابل ارتقاء و نشو و نما بوده و مانند آنها مراحل مختلف طفو لیت و جوانی و پیری را پیموده بسمت انقراض و فنا یافته رع سیر مینمایند.

وقتی که زاده حیوان یا انسان را با خود او مقابله کنیم می بینیم با کمال شباهتی که آن مولود با والد خود دارد امارات اختلاف و تغییر از تمام اعضاء او مشهود است و این اختلاف و تغییر روز روز قوت یافته بس از مرور مدتی - یست پشت‌پشت - وجه شباهت معدهم و پشت یستین از جد خود بکاری متمایز می‌گردد و البته تغییر و اختلاف از بوره در طی قرون و ادوار عظیم تر شده ممکن است

وزی این دوفرد بکاری با یکدیگر تباش حاصل کنند !

بهمین وجه دولت که از یک ریشه اشتقاق یافته و یا با صطلاح علمای دو خواهر از یک مادر باشند بزودی - خیلی سریعتر از موجودات حیه - تغییر حاصل گرده بتدربیج از یکدیگر دور می‌شوند و با هست که در صورت ظاهر دوزبان مختلف بشمار می‌روند و ای حقیقت همانطور که در موجودات زنده حد فاصل و سرحد ثابتی برای تمیز انواع «Espèces» از اختلافات «Variétés» یست در لغات نیز حد فاصلی برای تشخیص لرجه ها «Langues» از السنه «Dialectes» وجود ندارد و علت این مسئله همانا تغییرات لا ینقطعی است که لغات عارض می‌شود و از همین جهت در تعیین عدد السنه علمای اشکال و اسلاف دست داده و در احصاء آنها همه با یکدیگر توافق ندارند بعنی عده الغات و السندا از چهار هزار تاشش هزار آفته اند.

از طرفی دیگر تغییری که در لغت حاصل میشود موجب ارتقاء آن شده و بوسایلی آنرا قابل بقاء و حیات مینماید .

بحث در تاریخ لغت یعنی تحقیق در خصوص نمو و تجدد و تفرع آن شامل سه نظر است :

اولا . - بحث در تکوین آن متنضم آنون اسماء و افعال و حروف و توالد صیغ مشتقه و تعبیرات معموله وغیره ، و این بحث ر فلسفه اللغویه « Philologie » نویند .

ثانیا . - بحث در تأثیرات خارجی در لغت پس از اختلاط صاحبان آن با ملل دیگر و کسب الفاظ و لغت و تعبیرات ایشان ؛

ثالثا . - بحث میحتویات و ثروتهای لغت یعنی بحث در علوم و ادبیات آن باختلاف اعصار و ادوار و این بحث را « تاریخ ادبیات » نامند . - اگر بتحقیق در تاریخ هر یک از ظواهر ملتی (مانند ادبیات و لغت و قوانین) نظر کرده شود واضح میکردد آنکه این ظواهر در طی نمو و ارتقاء و تفرع خود تغییراتی و بظور خفیه بسمت نموی سیر مینمایند . این سیر پس از آنچهای مدتی مدد ظاهر شده نتایج آن بشکل انقلابی ایجاد میکند . انقلاب مذبور آن در ادبیات و لغات به هست تغییر میشود غالبا از اختلاط ملل با یکدیگر و احتکاك افکار ایشان باهم حاصل میکردد و یا آنکه ظهور یهودی بری مصاحب نفوذ و مقنن یا فلسفی بزرگ و نابغه از اهل رزم و سیاست سبب اختلاط ملل و احتکاك افکار را فراهم آورده در نتیجه نهضت ادبیات و لغات را موجب میشود چنانکه ظهور یغمبر ما ص در جامعه عرب تولید نهضتی کرده در لغت و ادبیات ایشان آنکه لای ایجاد نمود و حدوث انقلاب آنکه فرانسه سبک ادبیات را در اروپا بر کردانده اصطلاحات جدید و الفاظ تازه در لغات اهالی آن بوجود آورد ..



۶ - قضایای عمومی در ادبیات

اولاً . . همانطوریکه در مبحث ارتقاء ادبیات و لغات یافته شد : ظواهر زندگانی بشری عموماً بطور خوب و آرام بسمت تکامل سیر کرده باقدهای شمرده راه ارتقاء را می‌یابند . هر انقلاب ادبی یا علمی « نهضت » همیشه بر اثر انقلابی سیاسی بوجود آمده این انقلاب سیاسی آن نهضت ادبی یا علمی را تابع و پیرو خود مینماید . تاریخ سیاسی و ادبی برای ما شواهد بسیار در این خصوص تهیه کرده و ممیتوانیم بدو فقره آن استشهاد کنیم : انقلابی که در سال ۱۳۲۵ در ممالک اسلامی بظهور رسید و دولت بنی عباس را بر روی کار آورد سبب شد ته اوضاع سیاسی و اداری دولت اسلامی تغییر کرده از حالت عربی بدوي برنک ایرانیت مصیغ گردد . یعنی مرکز خلافت از دمشق یغداد (نزدیک پایی تخت قدیم ایران) انتقال یافته اولاد عبدالله سفاح بکمک ایرانیان رؤی کار آمدند و بر ترسی خلافت قرار گرفتند . . این خلفاً برای خود وزرا و عمال و درباریان ایرانی انتخاب کرده حکومت و سیاست و ادارات خویشتن را بایشان سپر دند .

همین انتقال مرکز خلافت و روی کار آمدن ایران نیان متعدد مقدماتی برای نهضت تغییر علمی و ادبی اسلامی شروع کرده دوره های منصور و مامون و رشید را ایجاد نمود .

بهمن ترتیب اهالی اروبا در قرون وسطی همه در حال تنزل و انحطاط بسر برده ذوقهای ایشان همه خاموش بود جنگهای صلیبی و احتلال با مسلمین متعدد خجالات و افکار آنانرا بهیجان آورده دوره بزرگ تجدد ادبی و منتعی اروبا را « Renaissance » ایجاد کرد .

و چندین شاعر و نویسنده و استاد بزرگ مثل دانته « Dante » و شکسپیر Shakespeare بوجود آورد.

ثانیاً . - چون دوره های تاریخی و سیاسی هر کدام با انتیازی مشخص از دیگری مفروض میگردد دوره های ادبی هم چون تابع دوره های سیاسی و تاریخی هستند همین حال را دارا میباشند . برای یان و اپات خود رجوع میکنیم :

اشعار شعرای دوره سامانی و غزنوی و ترستانی همه حساس و دارای روح رزمی و حس مناءت و تکبیر است، در صورتیکه شعرای بعداز مغول (بعداز حافظ) ، خاص سخن سرایان دوره صفوی . همه اشعاری مبنی بر عجز و انكسار فوق العاده که دلالت بر پستی دوره میگند سروده و برای بوسیدن پای معشوقه راضی بفتح در جلد سلک شده اند . حافظ میتوید :

گرچه هابند کان یاد شهیم
پادها هان علک صبح گچیم
و نیز فرماید :

درویشم و گد او برابر نمیکنم
یشهیون کلاه خویش بصدق تاج خسروی
و نیز :

گد ای میکده ام لیک وقت مسقی بیون
که فاز بر فلک و خشم بر ستاره کنم
امثال این اشعار به چوجه در آنفته های شعرای دوره صفوی
بهم نمیرسد و همه از قبیل : د تو که سک نبرده بودی بچه کار رفت بودی «
است

ثالثاً ، - همانطور که انسان ساخته از دوچیز - روح و ماده - است عموما در دنیا دو قسم ادبیات ، دونوع تاریخ و دو قسم فلسفه وجود دارد : یکی ادبیات ، تاریخ و فاسقه مادی و دیگری ادبیات ، تاریخ و فلسفه روحی . پس هر دوره ادبی دارای دو طبقه ادبیات است : ادبیات مادی

وادیات روحی (۱)

رابعاً - بعضی از محققین حرکت و سیر تمدن را با ترکیب قوه دایمی تشییه کرده اند که در هر لحظه بدون آنکه طبیعت آن قوه تغییر کند هیچیز نمود و اجرای اثر خود را تبدیل کرده بالاخره همیشه ب فقط عزیمت خود رجعت نمینماید (۱) . - این تشییه فوق العاده درست و مطابق حقیقت است چه می بینیم ملل قدیمه آنچندین هزار سال پیش زندگی میگردند در مطالب اخلاقی با مردمان قرن پیشتر - قرن عالم و تمدن - بهیچوجه اختلاف ندارند . -

بعضی افکار و احساساتی هست که اختصاص بدوره با شخص واحدی نداشته طبیعت همیشه و برای هر کس ییدا میشود : مثلاً کدام شاعر یا نویسنده می تواند خارج از دایره اصول ادبیات و شعر، یعنی دوستی و فخر و جنث و مرک / شعر بگوید یا چیز بنویسد ؟

کدام صاحب ذوق است که اول دفعه فریفته جمال طبیعت و کمال صنع ایزدی نشده در حالت و طرب نماید ؟ البته اگر فریفته شد و در حالت و طرب آمد ، افکار و احساساتی از خود بروز میدهد : چون این افکار و احساسات برای مجسم تردن حالت شوق ناظر و وصف جمال طبیعت است پس پیش همه بکسان بوده و هر کس زمام هوش خوبش بدست گل و بلبل دهد قهراء از منبع طبع او همین احساسات تراویش میگیرد مگر آنکه کج طبع جانور باشد .

یافاتی را که شاعر یادوی یونانی « آما کرئون Anacréon » در وصف گل و می و محبوب نموده بعینه شاعر ماهر ایرانی ، حافظ ، بدون اطلاع از مضامین آنا کرئون تکرار کرده گوید :

مشت سرباز ، اهسته عقب نشست یرق فقط بک تکه پارچه پاره بود که هرنوس (Hornus) سرجوقه ، یرقدار بیست و سومین همان روز در دست داشت .

- ۲ -

این هرنوس سرجوقه ، بکی از آن دهاتیها بود که بزمت اسم خود را مینوشت و بیست سال طول داده بود تاباین منصب رسیده . تمام بدجتی های بک بجهة سرراهی و تمام مشقت های سرباز خانه در پیشانی فرورفت ، بیش خمیده و رفتار تردید آمیز او آشکارا بود . و با همه این ها کمی زبانش میگرفت ، ولی برای برقداری انسان به فصاحت محتاج نیست . همان شب بیش از جنک سرهنگی کش باو گفته بود : « یرق بست تو افنا ! خوب داشته باش ! » و روی پالتوی جنگی او ، که باران و آتش کهنه اش ترده بود ، فوراً نواری که علامت فایی بود دوخته .

این تنه‌ا غرور زندگانی بست او بود و فوراً قد سرباز پس راست شد . آن بیچاره که عادت کرده بود خمیده راه بردا و چشم‌های خود را بزمین بدوزد ، از آن پس بک چهره غرور بخود داد و چشم‌های خود را بلند تردن تا اینسکه موجهای آن پارچه پاره را دیده و بتواند انرا همیشه راست و بلند ، ما فوق میک و خبانت و شکست نکاه بدارد .

هر کز مردی خوشوقت تراز هرنوس ، در روز های جنگ و قیسه دسته برق را دو دستی میگرفت ، دبدله نمیشد . حرف نمیزد ، تهان نمی خود . مثل بک کشیش جدی بود و کوئی چزی مقدس در دست داشت . تمام عمر و همه قوت او در آن احتشان بهم فشرده بود که با آنها این پارچه طلائی را که همه تلویه های آلمانی متوجه

آن بودند گرفته، دیدکان وی پر از جرات بود گوئی بانها میگفت: «اگر راست میگوئید این را ازدست من بگیرید!...» هیج کس، حتی مرکهم، نخواست آنرا ازاو بگیرد و پس از هر جنث سخت، باز همه برق را میدیدند که: سوراخ سوراخ واژ بسیاری فرسودگی شبک و تار تار شده ولی همان هرنوس بیرقدار بود که ازرا میبرد.

- ۳ -

زمستان رسید، قشون محاصره شد. این توقف طولانی در گل، که توپها در آن زنث زده و بهترین قشون های عالم بواسطه بیکاری و تن پروری از فایده افتداده وار بی خبری و بی آذوقه گی در پایی چاتمه های خود میمردند، نه رئیس ونه سرباز، هیچ کس دیگر امیدی نداشت و فقط هرنوس بود که اعتماد داشت. پارچه سه رنگ پاره او جانشین همه چیز بود و تا وقتیه آنرا پهلوی خود می یافت حس می کرد که هیچ نا امیدی در میان نیست. بدختانه چون دیگر جنکی نبود سرهنگ فوج، برق را نزد خود برده و هرنوس، مثل مادری بود که طفل خود را بدایه داده است، همیشه بفکر آن بود. اگر غصه اورا خیلی عذاب میداد، با یک نفس، بطرف شهر دویده و فقط از نظاره برق، که در همانجا بی حرکت بدیوار تابه داده است، با حرارت و حوصله بسیار، بجاده مرطوب خود بر کشته در آنجا خواب جنلت و پیشرفت را می دید. می دید که پارچه سه رنگ او دامن خود را تمام شوده و بر فراز خندق های بروس پر و بال میزند پکروز صبح، هرنوس همیشه پیدار شد، دید که اردو در جنبش است. سرباز ها دسته دسته بهیجان آمدند، فریاد های خشم رانده، با مشت بطرف شهر اشاره می کردند، گوئی که خشم خود را هنجه کی می داشتند. همه فریاد می کردند: «جنش کنیم!»

را کوش نزد .

او فریاد میزد . فراولها را پرت میکرد و میخواست : « بیرق من ... بیرق را میخواهم ... »

بالآخره پنجره باز شد :

هرنوں . توئی ؟

- بله سرهنگ ، من ...

- تمام بیرقهای در ذخیره است ... برو آنجا فقط بیک قبض رسید بگیر ...

- رسیده ؟ ... برای چه ؟ ...

- حنگم سردار است ...

- اما جناب سرهنگ ...

- دیگر برو »

و پنجره بسته شد . هرنوس پیر مرد ، مثل مست ها ، افغان و خیزان بود .

با خودش میخافت : « قبض رسید ... رسید ... رسید ... » بالآخره برای افغان و فقط فهمید که بیرق در ذخیره است و پر قیمت که باشد ، باید آنرا بگیرد .

- ۵ -

درهای ذخیره بکاری باز بود ، برای آنکه بداریهای پرسیدها که دم در متاخر بودند ، راه بدهد . هرنوس را در داخل شدن لرزه دست داد . تمام بیرقدارهای دیگر ، پنجاه باشعت صاحبمنصب ، ساکت و ماتم زده آنجا بودند و این عربه های کثیف سیاه و مردمیگ سوبرهنه پشت آن ایستاده بودند ، به تشیع جنازه شبیه بود .

دریک کوش تمام بیرقهای را توده کرده بودند . هیچ چیز غمگین تر

از این نبود که این پارچه‌های ابریشمی ، نوارهای طلائی و دسته‌های
هنبت کاری ، تمام این افزارهای افتخار را روی گل انداخته بودند ،
صاحب منصب یکی یکی آنها را برداشت ، اسم فوج را میخواند و قبض میداد
دو صاحب منصب پروسی ، خشن و ناهنجار ، استاده و مواظب بودند .
و آن پارچه‌های مقدس مفتخر ، پاره‌گی های خود را نشان
داده ، مثل پرنده که پر و بال آن شکسته است ، همینطور می‌رفتند .
باشر ساری اینکه خود را آسوده ساخته ، هر کدام از آنها قسمی
از فرانسه را با خود می‌رد : وزخم گلوله‌های هر یک از آنها
خطاوه چندین زخمی و کفته ناشناس را ، که در زیر همان بیرق
جهان داده بود می‌می‌اورد

« هرنوس ، نوبه تو رسید ... تورا صدا می‌کند ... پرو
رسید بسیر ... »

راستی که رسید میدادند !

بیرق ، آنجا روبروی هرنوس استاده بود . این همان قشنگترین
بیرقهای از همه پاره‌تر . بیرق او بود ... و همینکه آنرا دید ، گمان
کرد که هنوز روی همان دامنه استاده و صدای گلوله‌ها و آواز
سرهنگ را که می‌گفت : « ملتافت بیرق باشد ! » هنوز می‌شود ...
دیگر آنکه خاطره آن یست و دونفر رفیقش که یکی از پس دیگری ، از
با افتاده وجای خود را باو ، یست و سومین بیرقدار ، داده بودند یادش آمد .
خود را دید که بیرق را ، که از بی‌باعنی سرنگون کشته بود ، دوباره
بلند می‌کند . آه ! آنروز او قسم خورده بود که آنرا نادم مرکش دفاع
کند و حفظ نماید اما حالا ...

این فدر تمام خولهای قلب اورا برش ریخت . مست شد .
بطریف صاحب منصب پروسی دویله . بیرق فازین ، بیرق عزیز ، خود را

ازدست او بزور گرفت . بعد خواست باز آنرا بلند کند ، راست گذنده ولی دستش خشکید و حس کرد که دسته بیرق میلرزد ازدست او می‌افتد . در این هوای خنده ، این هوای مرک که انقدر بسنگینی ، شهر قسلیم شده را فرا می‌کیرد ، دیگر بیرقهای نهیتوانستند ، هتل بیش هوج بزند و بر افرادشته شوند . هیچ باشرف دیگر . نهیتوانست در آنجا زندگ باشد ..

و هر نویس ، پرورد ، بی حرکت روی زمین افداد

سعید نقیبی



ق. جمهه از نظام فو، پلاتن (۱)

هر ل کاروس (۲)

قثون آزموده رم متوجه ایران متفطر میدان جنک بود . کاروس امپراطور رم در قادر خود نشسته لباس ارغوانی در تن داشت . رسول و فرستادکان ایران در مقابل قدرت تجدید شده رم سر تعظیم خم میگردند . از آهرا طور درخواست و تمنای صلح می نمودند ولی او با اصرار تمام جنک را ترجیح میداد . دسته جات قشون که در اردو هتشر و متفرق بودند برای جنک آرام نداشتند ؛ باجرئت و جمارت مترصد جنک بودند . از هزاران حنجره افراد قشون سرود فتج و نصرت ذیل بصدای بلند طینی انداز بود :

« وای بر ایرانها ! رومیان مبایند . رو میان دارند نز دیک میشوند ، اتقام امپراطور خودرا می جویند . آری اتقام ترا می جویند

(۱) شاول اکوست بارون دو پلان (Karl August Graf von Platen) از شعرای مشهور آلمان است که در سال ۱۷۹۶ در شهر آباخ Ansbach تولد یافته و در سیرا کوز Syracuse سال ۱۸۲۰ بدار باقی شافته . - وی در ۱۸۱۵ جزء حلف منصبان هنری بوده و معاویه عظیم انسال (جنک متعدد ناپلیون کسر) را مثا هده گرده اما سلطاطرش از مشاهده هماره افراط شده مجدداً به تحسیل برداخت و از ۱۸۲۶ با یطالیا رفته بقیه همراه در آن سو زمین گذراند .

پلاتن با وجود آنکه از خانواده اشرافی بود در سیاست روش آزادی خواهی بیشه گردد ، وی در ادبیات و فن نظم و نثر بشدت محافظه کار بوده چنانکه در مصر خود ریاست جماعت محققان کاران ادین را داشت (توضیح آنکه در این موقع سبک جدید رمانتیک Romantique و مروجین آن ظهور گردد بودند و بر ضد اسالیب سبک قدیم کلاسیک Classique کار میکردند جماعت ادبی محققان کار آلمان بر ضد سبک رمانتیک و پیروان آن برخاسته شروع بمعاقبت گردند پلاتن از همکنی این ادب با پیشتر حرارت بخرج میداد هننا نکه کتابی چند بر ضد رمانتیک و مروجین آن سبک تکاشت .

پلاتن در یک قصمت بزرگی از اشعار خود پیروی از شاهر شهر شرق حافظ (۱۸۹۱) میگردد و مجموعه اشعاری دارد که پژوهیات معروف است .

(۲) Carus (۱۸۹۱ میلادی)

ای والرین . (Valérien) فقط از شوئی و بد بختی . از خیانت و تپه روزی بود که قلاuded بر بریت را بگردان میگشندی . اما بالاخره هم در محبس مردی . ولی مستحبین توهم نوز زنده اند . وقتی شابور همان متکبر بی تربیت (؟) با سب سوار میشد یاکی بر بریت خود را بروی دوش والرین می نهاد . آخ ! دم ! باید شرم کنی - خیل شوی که قبل از مسخر ساختن دنیا از المپ Olympe یعنی مرد نه آخ مینمودی - آری فقط آرزوی بگردان میگردی . اما مرد هائی بوجود آمده اند - مرد ها نی مارا بجهت هدایت می کنند - گوئی سپیو Scipio ماوس Ious و پمپه Pompée سر از قبر برآورده اند . امپراطور ، او رابن Orélien برو تنها Gothes سلط و غلبه یافت - همان کت هائیکه معبد مقدس و بزرگ تو، افزوں Ephesus را طعمه آتش ساخته با خاک یکسان کردند . پر بوس Perbus دیوار خود را تا انتهای دنیای شعالی امتداد داد . نه پادشاه ژرمن در مقابله سرا پرده امپراطوری دم زانو میزدند . امپراطو ، کاروس نیز در صدد است آخرین بد نامیرا هرتفع کند . اهانت تاریخی را ترهیم نمایید . این است با قدمهای یهلوانی در جلوی ما پیش میرود - قدمهای یهلوانی که تزلزل بد راه نمی باند . »

آواز و سرود مقدس تمام شد - بافق زاده کن که ابر با سرعت فوق العاده بالا میاید . تاریکی و حشتتا کی چون پرده عزا آسمان را فراگرفت . باران تند باریزش وحشیانه دوام دارد . نعره سبعانه رعد بلکوش میرسد . اس دیگریرا نمییند . گوئی پرده شب بر طبیعت کشته شد . فی الفور نور خبره کننده بر قی در آسمان بظهور رسید . جمعی بادل برآز ترس و وحشت هجوم آوردند . زیرا در سر اپرده امپراطور فریاد طنندی شنیده میشود . . . کاروس را برق زد : هر کسی از جنک و کنه تو زی امتناع .

میکند . در عوض اعتماد و اطمینان عزم و استقامت ، در تمام قشون شک و تردید ، تزلزل و وحشت فوق التصوری حکمفر مَا شد . همکی فرار کردند . اردو ها نند صحرای غیر مستوی جلوه گرو کردید . فرباد های جانسوزیکه ناشی از کداختن دل بوده از فوجهای قشون بلند و ناله های طاقت فرسا کشیده بیشد : ...

« خدایان مارا مضمحل کردند . اضمحلال نصیب و سرنوشت هاست . و ترنه از چه رو و به نوع آسمان صاعقه خودرا بسوی ما فرستاد ؟ اضمحلال و پستی چون موج در دریایی بی بایانی برای ما میغلهه . بهیرو خودرا خم کن ! آری خودرا بطرف قبر خم کن ! ای روم بلند هر قبت ! !

س . رضا . همنی



ادبیات

چهار دختر

اینجا چهار گلدان کل شب بو است . مثل چهار دختر
قشنگ ، که هر کدام برای یک فکر علیحده ، ولی دریکجا ،
دور هم نشسته اند .

آن اولی . شب بُوی پر پر قرمز ، تاج سر المخانه ، رقصاء
چمن ، ساقیه از هار ، مثل یک دختر ۱۸ ساله که تازه عروسش
کرده اند . ولی دامادرا خود او انتخاب نموده ، این است که
رنگش بشدت قرمز است ، از شادی و هم از شرم . . .



آن دومی ، شب بُوی پر پر کمر بُك ، فتانه ، ولی ساکت
دختریست بیست ساله که هنوز بشوهر نرفته - زیرا از که را
دیگران باو معرفی کرده اند او نمیخواسته ، و انکه را او
میخواسته است ، دیگران راضی نمی شده اند .

گونه هایش لطیف و خوش نگاه است ، ولی آب آرزو
در زیر بشره عفیفش منجمد شده . و خون عشق فقط در
اعماق قاب شکسته اش در طییدن و فشار است ، قدش بلندتر

کلش کمتر ، و صورتش باریکتر است .



آن یکی بیچاره ، محرک عاطفة دحم ورقت ، جا ب
توجه - ولی توجه شفقت بار - از آن دوتای دیگر ، قدری
بلندتر ، او زنی است . آری حالا دیگر زنی است سی ساله که
عشق و حرارت ش تمام نشده . ولی مخفی شده است . یکوقتی
او هم غرق کل بوده . توجهات عاشقانه را جا ب مینموده . و
حالا . . . فقط در روی سینه پاک و ناکامش چند قنداق طلف
شیرخوار خفتگاند ! آری این کلهای اوست که ریخته و نتاج
اوست که او پیروزش آنها سرگرم است . او شو هرش را
نادیده پذیرفته و باین جرم . زودتر خودرا به پیشدن تسلیم
گرده است ! قطرات عشق و آرزو به مراد عقده های بازنشدنی
سکوت های عمیق ، و صبر ویاس ، در تهدل و در زیر موجهای
حرارت و نشاطش مستور شده اند . تنها در بالای تمام رنجها و
صبرها و نومیدیها ، دو قطعه کل بنفس کمپر ، بیادکار روزهای جوانی
او باقی مانده است .



آه ! بیخشش گل سفید من ، اگر اسم تورا نمی برم ، من تورا

برای قلب خودم نگاه داشته ام . . .
 اولی میخندد . دومی با تبسهای رشک آمیز ، سرش را
 تکان میدهد . آن سومی فقط شیر میدهد - تنها این چهارمی
 این کل سفید ، ملده لطافت و سادگی ، در روی حقیقت معنی
 سادگی . یک سرود جدیدی را بشمانلقوین میکند .



این چهارمی . این دختر ۱۶ ساله ، این کل سفید ، یک
 رنگ آمیزی ماهرانه ایست از قلم طبیعت ، یارنگ اصلی عشق
 است که تصفیه شده ، یا یک قلب عفیفی است که تمام خونش
 را حرارت عشق بشكل یک بخار سفیدی در روی پرده های
 لطیف و پاکش منبسط ساخته . و یا یک کلی است با تمام معانی
 ساده او . . .



چشمها بطرف اولی - کل قرمز - نگاه میکنند ، ولی
 دلها این کل سفید را دوست میدارند .

وقتی که حرص تمایزی پر جلوه اولی ، رشک و صداقت
 ساکنانه دویمی ، شفقت و رحم و مهر سومی را باهم ترکیب
 کنند ، برای دفعه چهارم یک حالت پر خضوع ساده لطیفی را

خواهید یافت ، که من حالا با همان خضوع باین کل سفید
نگاه میکنم . . .



کل سفید من ! اندیشه مکن که نقاش طبیعت در روی
عارض ملکوتی تو زحمات بیهوده تجملات و پیرایه ها و رنگ
آمیزیهای نالائق را متتحمل نشده است . رنگ آمیزیهای پر تکلف
انتهائی ندارند ، فقط سادگی امت که همه جابخودش انحصر دارد ،
تو ساده ، تو بر رنگ عشقی هستی که ماده های زنده آتشفام
شهوت را از او مسترد بگشند ، تمام لطافت ها ، تمام خوشکلی
ها در ذیر ابرو های بی وسمه و گونه های سرخاب تو ، و تمام
پاکی ها در ذیر پیراهن تمیز مرمر فام تو پنهان است .



گل سفید من ! من از قول یک شاعر با سلیقه که تکلمات
و تخیلات و همی مقرا کم زمان و مکان ، روح همیزه اور ا
قاده فساخته باشد ، بتو هیگویم که : تو را دوست میدارم ؟
پیرای خوشکایت ، بلکه ارای سادگیت . . .

م . بهار

الثبات - خون

دو قطره یکی سفید ، شفاف ، نیم گرم . دیگری قرمز ، قیره ، مرد ، اولی قطره اشکی چون دانه الماس برسر هزار دختر خرد سالی آویزان . دویمی قطره خونی بشکل نهین انگشتی یا قویین بر روی سینه جوانی واقع . این دو قطره باهم گفتگو می‌کنند :

اشک . — من قطره کوچکی بیش نیستم . خانم جوانم مرا خلی دوست میداشت . در کوشش چشم خود پرورشم میداد . همیشه میگفت بیخواهم تو را در خوشنودی ساعات عمر خود یعنی آنوقتی که معشوق جوانم را در آغوش می‌گشتم بعنوان تحفه باو تقدیم کنم . ییچاره کمان میکرد من تنها نشانه شادی هستم بی خبر از اینکه علاوه غم نیز میباشم . مرا شناختی ؟ تو نیز خودتر امدادی معرفی کن . خون — اولین قطره خونی که در بدن صاحبی وجود آمد من بودم روح او اولین دفعه در من عرض اندام کرد . مکان من مرکز احساسات ، حسندوقچه اسرار یعنی قلب بود ولی در سایر نقاط بدن او نیز میرفتم صاحبیم کمان میکرد من فقط برای ادامه حیات او در حرکت در صورتی که روز اول برای زنده نگاهداشتن نام او خلق شده بودم . مدت‌ها از سر نوشت خود بی خبر بود . امیدها داشت ، اندیشها میکرد ، ولی تمام یقایده . در آنروزها کمان میکرد میرود از زحمت و رنج خلاصی یافته باقی عمر خود را بخوشی بسر برد ، با پای خود به پر تگاه مرگ شناقت ، کمان مینمود کشته آرزویش بساحل امید رسیده غافل از اینکه گردا بهای بیشتر هجاور ساحلت است . داوطلب میدان مبارزه باشدمنان شد با امید آنکه یاتشیریفات نصرت بر گردد . ولی پیش اجل روح او را از قفس تن و مرا از زندان قلب نجات داد . این بودسر گذشت من تو نیز شرح حال

خود را بیان کن.

اشت . . . دزه همازروزها که خانم جوان من ساعت در آغوش کشیدن معمشوق خود را تزدیک می‌بیند روزی خادمه اش کاغذی باو داد سر آنرا کشود دید نوشته است :

« عزیزم . . . محبت تو چون خون در عروقم جایگیر شده . آهن و بای عشق تو بیوسته مرا بطرف تو می‌باشد . ولی چه نوان ترد . کشوری که من و تو و هزار ها امثال ما بیخواهیم دراو بازادی زندگی کنیم ، دسته خوش تجاوزات اجانب شده یا باید تن باسارت درداد ، یا از جانفشنایی در راه او دریغ نکرد . عده از جوانان داو طلب عرصه جانبازی شده اند . من نیز با آنها رفتم ، در مفارقت من بی تابی مکن . شکیباتی را پیشه خود کن . تا آنکه بایرق فتح وظفر مراجعت ننم »

— همینکه خانم عزیزم این کاغذ را خواهد ضربات قلش سریع . پذنش مرتعش ، اعضاش بی حس شد . چیزی نمانده بود قلب از جان تهی کنند ، ولی هنوز امید داشت و هر ک یارای درون هدن در قلب امید و اورا ندارد .

— باری ، روز بروز گل قازه شدفتنه اش ژمرده می‌شد ، بالاخره پرده سپریش پاره شده ، دست از خانه پدری خود شسته ، چون برک فردی که از درختی جدا شود خود را تسایم باد حواتر کرد .

بیابانها ، صحرایها ، وادیها ، بیمود شهر شهر هبرفت ، باینچا رسید ، از حال معمشوقش پرسش نمود . خبر سلامت او روح قازه در پذنش دهید . برای زیارت باینچا آمد . افسوس کمی دین رسیده و کامه آخر اورا که میگفت : « من رفتم ، خلاص شدم ، بدجذت او . . . » نشینید آفتاب عمر خانم عزیزم نیز میل باقول ترد . بیکر بی روح معمشوق او را دربر کشید . جان دادومرا ، بعنوان باد بود ، باو سپرد . . .

«مبینه سخن اشک باینجا رسید از سرمه زکان دختر ناکام جدا شده ببر روی قطره خون جای ترفت . خون . - آه . ما هر دویک چیز بودیم . دوتا بودن نامم ان بواسطه اختلاف رنگ بود . ما هر دو عشق بودیم . اری عشق . » بعد از چند دقیقه آنها نیز چون روح صاحبانشان بطرف بالا پرواز کردند .

ع . تلکر افچی زاده

ـ دنگ خون آلد ـ

ژوبیتر (۱) رب الارباب برای خوش آمد و مهر بانی به ونوس (۲) ربة النوع وجاهت ، ولكن (۳) رب النوع آهنتری را حکم نمود که خدنگ فنا نایذیری بسازد و به آن ربة النوع تقدیم نماید - ولكن در اندک زمانی با بهترین آلات و افزار آهنتری مرا ساخته و به رب النوع ونوس تسلیم نمود - ونوس چون . کوپیدن (۴) پسر خود را فوق العاده دوست میداشت مرا باو بخشیده و گفت : « این قوه اسلحه تو میباشد . این را بکیر و در مقام دفاع و تعرض محتاج به وسیله دیگری نخواهی شد . »

- من خدنگی هستم که بسفارش ژوبیتر بدمست ولن ساخته شده ام - کوپیدن . رب النوع عشق مرا از دست مادر خود ترفة ویس از خدمتها

Jupiter (۱)

Vénus (۲)

Vulcain (۳)

Cupidon (۴)

واز ناز کترین آنها متاثر نمیشوم ! .

- و نوس رب النوع وجاهت چون کمال شجاعت مرا دیده من را آب داده ، صیقلی و برآقم نموده است - امروز نیز با همان برق می توانم فاطرین را شیفته جمال خود بنمایم ، چون آفتاب تابان میدرخشم ! ...
- من خدنه کی بیش نیستم ولی در آن واحد کار هزاران تیر را مینمایم - در دل هزاران مرد و زن فرو میروم - در يك نقطه بیشتر توقف نمکرده ولی در نقاط مختلفه در آن واحد میرم .

- وقتیکه تازه صاحبم بمن اجازه آزادی داده بود روزی از وطن خود حرکت کرده و دو شهری وارد شدم - در بد و درود به ان شهر دختری را دیدم که از دلوب خانه بیرون میباشد -  بود شانزده ساله از صورت او نجابت آشکار وبشرة او خوشحالی و شفف فوق العاده را ظاهر میساخت - دارای جمالی تمام گیسوان سپاهش صورت او را احاطه کرده و با هزاران ترشمه و ناز راه میرفت .

- کویند صاحب من بمن وصیت کرده بود هر صاحب جمالی را دیدم از زهر خود باو بجشانم و هیچگس را راحت نکذارم والا سلب آزادی از من خواهد نمود .

- در این موقع برای دل باختن این دختر جوان خود را حرکت داده و از ترکشم بیرون آمدم - قابش من تمام فضا را منور ساخته و در صورت يك جوان یست ساله منعکس شد - این جوان درست در مقابل آن دختر واقع تردیده و کم کم دیده میشد که چشم این دو بازیکن بزرگ داده و ساکن وی حرکت مانده است .

بـ دختر جوان را میندید و کاهی نیز نوازش مینمود و میخواست آنکه بقیت من اخلاق یابد ولی من باطن خود را مخفی نموده و حتی تبزی نولای خود را هم گشکار نمیباختم بطوریکه فقط نودی از من جدا شده

له باو گرده ام بمن آزادی و اختیار کاملی داد - امروز صاحب قدر تم و میتوانم خود نیز بشخصه در میدانهای میارزه عشقی حاضر شوم .

- من خدنگی هستم که با ساخت ترین فازات ساخته و سنگین ترین چکشها را ازدست (آفریدت) خورده ام - در ساخت ترین دلی فرو میزوم اطراف و اعماق قاب این دونفر را منور میساخت و چیزی دیگر نبودم ! ..

- روزها و ماهها براین واقعه گذشت و کاری که میباستی بگنم گردم - وقتی این دونفر جوان با یکدیگر بودند اشنه تابان خود را در صورت جوان بیست ساله منعکس نمودم . دختر را بنتظار آن و امیداشتم و آتش عشق را در دل آنها شعله ور بیکردم - در تبودن او خود را به صورت جوان خود آورده و در جلو چشم دخترک بیجوه چون خبای وجسم بیشدم !!

- همانی از این واقعه گذشت و بس از اینکه موقع انجام دادن سفارش (کوپیدر) را دیدم یکمرتبه جستی نمودم و در اعماق قاب و سینه دخترک فرو رفته اورا از باید در آوردم - در این موقع از سینه باورینش بیرون آمده و خون از نوک من میچکد !! ..

- نوری له و نوس بعن عطا گرده بود در من بود ولی خون آن دختر له مرا فرا گرفته بود رنگ سرخ شفق را تشکیل داده و فضای را روشن می ساخت !!

من همان خدنگ خون آلود ، در آنوقت بنزد (کوپیدن) بر گشته و اورا از انجام سفارشش بشارت دادم ! .

آیا هیدانید

آیا هیدانید این خدنگ خون آلود چه بود ؟ عشق بود که به کوپیدن ریب النوع این صنعت تعاق داشت و او را نوس و ب النوع وجاهت آبداده است :

رنگارنگ

آب خنک : برای اجتناب از ضرر آب بخ در تابستان میتوان مطابق دستور ذیل آبرا خنک تورد : بطری آبی را در سطل بر از شن قرار داده آب ریخته ناسطح شن را فرا کیرد پس از آن قطعات نمک طعام روی آن بربزند آب بطری پس از نیم ساعت بقدر کفايت خنک میشود .

تخم مرغ : تمام تخمها را در سطح فوقانی آنها چین دیده می شود دارای نطفه (Germe) نر و آنه که بدون چین است نطفه ماده دارد .

تخم مرغ متحرک : دو طرف تخمرا با سیپاچی سوراخ نموده محتوی آنرا بمکنند پس از آن چند قطره Vitriol در آن داخل نموده سوراخ ها را با موسمدد نمایند پس از اند کی تخم مرغ بحر کت خواهد آمد .

دندان کرم خورده : برای رفع درد دندان کرم خورده کافیست اندشت را در زاج سفید توییده زده روی دندان بخذارند درد پاذوب شدن زاج رفع خواهد شد .

حفظ مواشی از حشرات : هنگام شب تخته را در کنار پنجره نیم باز بارتفاع مناسب که مواشی تو اند باز بربند قرار داده مق داری بندند عمل مزبور کافی است آن در هفته یک هفت به تکرار شود . درد گوش . برای رفع درد گوش قدری پنهرا با بلسان آغشته نموده در سوراخ گوش جاده هند .

تبیکو - بیکتین تباکورا ممکن است موافق دستور ذیل را گرفت . پنهرا را به Acides citrique Acides tannique آغشته نموده در لوله چیق یا مشتوك سیکار قرار دهند پنه مربور مانع از عبور

لیکنین قباکو میشود .
 لوله لامپا - برای نکاهداری لوله چراغ لزشکتن طریقه ذیل را
 بکار برند : اولا لوله را در آب سرد گذارد و میرون آورند پس از آن
 در دیگی که نزدیک بجوش آمدندست قدری نمک طعام ریخته شیشه
 مزبور را در آن فروبرند همینکه چند جوش زد انرا میرون آورده
 متدرج از این خنث نمایند .

— اشعار —

— غزلیات —

گدا پوست میخورد

این خون که دل بیاد لب دوست میخورد
 خون نیست جان من که غم اوست میخورد
 آن محتشم که خون ضعیفان خورد بزور
 کی باشدش خبر که گدا پوست میخورد
 از غزل - ذره



ای آفتاب از یار من ، بالله تو بهتر نیستی
 با عارض دلدار من ، هرگز برابر نیستی
 تو خسرو فرمانروا ، دل کشور مهر هما
 میکدم چرا ای پادشا ، در فکر کشور نیستی
 از غزل - ریحان



قصیده

— هیجان —

در انجام پیری جوان گشت عالم
 بنادر کی را شود این فراهم
 جهان در غم و رنج بود از زمان
 نسیم به ارش رهاید از این غم
 سفرد از سرمش موری کافور گونه
 بر اندام او بافت دیمای معلم
 زدودش زرخ قیر گون کرد غم را
 با مداد باران بتائید شب نم
 دل خاک در رقص و در جنبش آمد
 چو هنکام طوفان دل سهمگین یم
 ذشوتش فسرده شدی دل بدانسان
 که بیرون جمیعیش طفلان زاشکم
 ز آغوش هر خارو هر سختگنگی
 گیاهی بروز جست شاداب و خرم

روان گشت شیر نباتی بجسمش
 عروق وی آکنده گردید از آن نم
 در آن جسم نامی پدیدار آمد
 کف و پا و ساعده دل و دست و معصم
 کون نوجوانی است پر شور و غوغای
 که خون درسر وی بجوشد چو قازم
 جوان کشت پیر و قوی گشت کودک
 مرض یافت ببهودی و دیش مرهم
 بهر کوشة انقلابی است بر پا
 یکی انقلابی سریع و منظم
 چرا ما نجنيم از جا که دشمن
 همه روز ما کرده چون شام مظلوم
 همین دشمن ما بود جهل و سستی
 که ریزند در کام ما زهر ارقام
 چو اطفال بستان پی کینه تو زی
 بدل میخروشند پنهان چو ضیغام

بگوشیم در دفع دشمن که انسان
 نه از کودک بوستانی بود کم
 بود بچه شاخ در شور و غوغای
 چرا سست ماند است فرزند آدم
 در این جوشش ابرو باد و درختان
 نشاید که افسرده مانیم یکدم
 محیط جهان شور و غوغای پسند
 چه در سور و شادی چه در شور و ماتم
 رهید کرمانشاهی

(۵)

— سهیل سعید —

اخطار

قیمت این مجله

در اعلانات که بجزاید دادیم؛ قیمت سالانه مجله را (۲۵) قران
 تعین کردیم و ای ترقی فوری و تأثیری کاغذ و اعلا یومن کاغذهای
 تازه خرید، ما را برانداشت که نظری دو باره به خارج افکنده واژ
 آتقرار، در قیمت تفاوتی نهیم.

این است که قیمت سالانه را ۳۰ قران نمودیم. همذک از سایر
 مجلات ارزان قر خواهد بود

فهرست سال اول مجله دانش

صفحه	الفظ و معانی	صفحه	معنی
۵۰۷			
۵۳۴	اعیل زولا (بزرگان)	۷	اخطار
۵۴۷	آبیا	۳۰	آنار استایند
۵۴۸	اندشتی پیکرات	۳۱	آلفونس دوده (بزرگان)
۵۵۵	آنار استایند	۴۹	اشت - خون
۵۷۱	الهوابک و اینجنت قریچه	۵۸	اخطار
۵۸۱	آنار استایند	۱۰۱	اشمار ادیب الممالک (آنار استایند)
۵۸۲	انقاد ادبی	۱۳۹	آنار استایند
(ب)		۱۴۰	آهنگران (ادیبات)
۴۵	پرقدار (آگوائی)	۲۰۵	آنار استایند
۸۶	بوالو دو پرنو (بزرگان)	۲۲۳	انقاد ادبی
۸۹	زیر دن ما	۲۶۳	آنار استایند
۹۰۲	مرک گل (دیامی)	۳۱۵	از درجه روح (ادیبات)
(پ)		۳۱۹	از افکار بزرگان قدم
۷۹	بارسیان ۱ (مادر نظر دیگران)	۳۹۴	از آثار قدماء
۱۰۴	پرسوس (اقتراح)	۴۳۴	ادیبات در زمان انقلاب -
۲۱۰	بارسیان ۲ (مادر نظر دیگران)	۴۴۴	فرانسه (انقلاب ادبی)
۳۰۱	بارسیان ۳	۴۸۹	آنار استایند
۳۶۳	بارسیان ۴	۵۹۴	آنار استایند
			انقاد ادبی

۴۷۵ ص

چشم و تخته سفال (افتتاح) ۳۸۷

(ح)

۱۱۶

حب مفید

۲۵

حماسیات (آثار اسلامی)

۳۳۵

حیوانات توپیچی (زنگارانک)

۳۵۶

حسن شبیه

۵۴۱

حریت انتقاد (رباعی)

(خ)

۲۲

خواطر و آراء

۵۱

خدنگ خون الود

۷۱

خواطر و آراء

۱۶۲

»

صفحه

۳۹۳

برواده و گل (اشعار)

۴۹۳

بشم آوسنگ «

(ت)

قاتر فرانسه از قرون -

۷۲

وسطی (اقلاب ادبی)

۱۰۶

ترجمه نظمی قطعه بوالو

۱۲۴

تشکر

۱۷۱

قائیر و حیط در ادبیات ۱

۲۲۷

۲ « « « ۲

۲۶۹

تود و بید (افتتاح)

تمدن و آثار ایرانی و حمله -

۲۹۱

عرب (تاریخ ادبی)

قر کیب (اشعار)

۳۳۲

تصحیح لازم

۴۰۲

ترجمه از انگلیسی

۴۴۸

تمدن (اشعار)

۴۵۰

ترجمه قابل فوتن

۵۶۷

تحقیق ادبی

(ج)

جدال مندمین و متاخرین -

۲۵۶

(اقلاب ادبی)

۳۷۹

جوامردی

۱۰۸

دفع ملّی (زنگارانک)

۱۱۵

در اطراف مرام ما (انتقادی)

۱۲۵

دوره قدیم دوم (تاریخ ادبی)

۱۵۱

ده موستان (بزرگان)

۲۰۳

دستکش (ادبیات)

۲۳۶

دوره بعد از اسلام (تاریخ ادبی)

۴۵۶

دستور ادبی

۴۵

(ج)

چهار دختر (ادبیات)

صفحه ۴۷۶

صفحه ۴۷۷

(ش)

- ۲۸۳ شعر خوب ۱ ۵۴
 ۳۳۹ » ۲ ۱۷۸
 ۵۶۲ شعر رمانتیک‌ها (انقلاب ادبی) ۲۲۰
 ۶۰۲ شاعر ناآوسوار (دنکارنک) ۳۳۱

(ص)

شعر شهری هراس (ادبیات) ۹۰

(ض)

- ۱۱۲ ضرر تبا کو ۵۹

(ع)

- عشق فرید ریث دوم بقراءت -
 ۲۲۱ (دنکارنک)

عصر اول از ظهور اسلام تا ظهور -

غزنویان (تاریخ ادبی) ۴۰۳

عصبانی ۴۵۱

عصر دوم از اقراض سامانیان تا -

ظهور ساجو قیان (تاریخ ادبی) ۵۱۵

عوام - خواص (اشعار) ۵۹۴

(غ)

غزلیات (اشعار) ۵۵

غرض توب (درباعی) ۱۰۰

غواص ۱ (ادبیات) ۴۴۱

غواص ۲ » ۴۸۳

(د)

دنکارنک

درباعی

»

درباعی آلامیک

(ز)

زبان ، خط و ادبیات ایرانی ۱ -

(تاریخ ادبی) ۸

» » » ۲

زند و مرد (از منظمه ان حمام) ۲۴۵

زارع و پرائان وی (افراح) ۵۰۵

زمستان (اشعار) ۵۵۹

(ژ)

ژوهان و واف کانک گوته (بزرگان) ۲۰۰

ژان ژک روسو » ۴۷۷

(س)

سرود بالشویک

سر باز مقمول

سیاست آلمان ۱ (مقدمه از تاریخ) ۱۶۳

» ۲ »

سیاست (اشعار) ۳۳۳

سه هندی ۳۸۵

سباست مدن (آثار اساتید) ۳۸۹

۴۲	۱	مرک کاروس
۱۷۹		» و سیقی « تاریخ ادبی »
۲۱۷		مات سعید
۲۶۸		متاظرۀ آفسن و آلا « اشعار »
۳۹۵		وردم بزرگ
۴۵۴۳		ورچ و حازون
۴۵۵		میترا رب النوع نور « ما در نظر بکران »
۴۷۰		سلک ادی مادام داشتال « انقلاب ادبی »
۴۸۶		مدخل جونم « شاهکار ادبی »
۵۶۶		منقادین
(ز)		
۳۵۷		قل علوم و آمدن و ملل دبکر بعری

(و)

۳۲۰	۱	ویلام تل و سیب « از آرشیور آلمانی »
۳۸۰	۲	» » »
۵۵۲		وجدان
۵۸۰		ویکتور هو تو « بزرگان »

(ه)

۵۶		دیجان - قصیده
----	--	---------------

(ی)

۲۱۸		بونان در باخترونده « صفحه از تاریخ »
۴۴۹		یاد دور
۴۸۸		بک مسالوں
۵۶۳		بکمال تمام

(ف)

۱۶۱		فروزه « دیگران »
-----	--	------------------

(ق)

۲۳		قرن ۱۶ در فرانسه (انقلاب ادبی)
۱۰۷		قوس قزح
۱۹۳		قرن ۱۷ در فرانسه
۲۰۸		قصیده « اشعار »
۲۶۲		قطمه
۲۷۵		قد و شعر « دیگران »
۳۰۷		قرن ۱۸ در فرانسه « انقلاب ادبی »
۳۷۲		» » »
۵۷۵		قرن ۱۹ » »

(ک)

۱۶۹		کابوس
۴۸۲		نفران نعمت « دیگران »
۵۹۹		کوه - سراب « اقتراح »
		(گ)

۴۶۳		آذشت
۴۵۰		تل لانه « دیگران »
۴۷۶		کل نراس « دیگران »

(ل)

۳۹۱		لامارین « بزرگان »
		(م)
		هرام ما